

یادداشتهای من

نوشته: مارشال شاه ولی خان غازی فاتح کابل



جرگه بزرگ

در خلال این همه گرمجوشی و تصمیمات ما اطلاع رسید که یکی از رجال موظف که من نمیخواهم نام آن را ذکر کنم بکارشکنی آغاز نموده و می خواهد با افواهاات دروغ و پر و پا کند، در میان قطعه عسکری و لشکرهای قومی نفاق تولید کند. این اطلاع درین موقع حساس باعث نگرانی ما گردید اما سپهسالار که روحیه آزادی خواهی عساکر افغانی و لشکرهای قومی را میشناخت و نبض فرزندان نظامی خود را در دست داشت هیچ اظهار تشویش ننموده و گفت چون فردا قطعه عسکری و لشکرهای قومی برای شنیدن سخنان من و آگاهی از هدف و غایه ما، در میدان مقابل بالا حصار حاضر میشوند این قضیه نیز در حال احضار آنها روشن خواهد شد قبلا در اثر اوامر رسمی به قطعه عسکری و سران اقوام و قبایل امر داده شده بود که فردا حاضر شوند که سپهسالار قطعه عسکری و لشکرهای قومی را در یک جا معاینه میکند و سلاح و سامان لشکرهای قومی را مطالعه نموده هدایات لازمه صادر مینماید و پس از آن بجانب محاذهای سه گانه حرکت آغاز میشود صبح چون آفتاب طلوع

نمود بیرق‌های قومی باهتزاز آمده و قطعه‌های عسکری بالشک‌های قومی گردآمده بودند درپیش روی هر قوم مستقران و موسفیدان آنها موقع گرفته بودند دهلچی‌ها در عقب شتران جا داشتند سپهسالار بالباس ساده عسکری سواره در میان صفوف نظامی و کشوری پدیدار گردید و پس از قبول رسم احترام بخطابه پرداخت این اولین بار بود که در چنین يك اجتماع عمومی در سمت جنوبی خطابه ایراد می‌گردید.

سپهسالار سخنان خود را به سپاس پروردگار آغاز نمود و مزایای استقلال را ب مردم شرح داد و درباره این وظیفه مقدس به تفصیل سخن رانده و تاریخ باستانی استقلال کشور را با شرح مبارزاتی که در این قرن اخیر ملت افغانستان در کمال شجاعت و فداکاری نموده بودند یکا يك بیان نمود و آن صحنه‌های خونین را تذکار کرد و از غیرت و شهامت مجاهدین ملی سخن‌ها گفت و چندان به استقلال و جذب به بیانات خود را پیاپی رسانید که حاضران یکباره تحت تأثیر در آمدند هر فقره بانعره‌های تکبیر و خروش احساسات مردم بدرقه میشد؛ احساسات آزادیخواهی و معتقدات مذهبی مردم مانند شعله‌های آتش بنظر می‌آمد.

چنان معلوم می‌شد که در ضمیر این مردم آتشی موجود است که روی آن را خاکستر گرفته و بیک جنبش خفیف شراره‌های آن بلند میشود. بیک صدا آمدگی خود را در این جهاد ملی اظهار نمودند و بایک تصمیم آتشین و هیجان انگیز عهد وفا داری نموده عهد خود را به سوگندهای غلیظ مؤکد گردانیدند و حاضر شدند که با سلاح و آذوقه شخصی در رکاب سپهسالار و بر اثر هدایات او وظایف خود را انجام دهند.

ماو سردار شاه محمود خان در کنار سپهسالار ایستاده شاهد این منظره بودیم احساسات آزادیخواهی و وطن پرستی ملت افغانستان را در میان سیل آرزوها و تأثرات و هیجان‌ات شدید و فریادهای شورانگیز مردم مشاهده می‌کردیم. افراد قطعه عسکری در تمام این جریان با لشکرهای قومی هم‌آهنگ بوده با عزم پولادینی که درینگونه مواقع شایسته عساکر دلیر و فداکار است

جذبات و منویات خود را اظهار مینمودند.

خطابه سپهسالار در میان اظهارات صمیمانه افراد عسکری و لشکرهای ملکی پایان رسید و اگر سوء تفاهمی درمیان بود هنوز از قوه به فعل نیامده ناپدید شد.

من نمیتوانم منظره آن روز را شرح دهم و آن جذبات و عواطف و احساسات آتشین را بقلم درآورم تنها میتوانم بگویم آمال مردم در این جهاد ملی از اراده به عشق کشیده و این عشق بایک جوش و جنون فداکاری و تهوری نظیر آمیخته بود.

بعقیده من همین عشق است که ملت افغانستان را با وجود نداشتن وسایل بفضل الهی در مقابل هرگونه حوادث و خطرات حفظ نموده و توانسته اند با این قدرت معنوی باربار خود را از تاب حوادث بسیار شوم و خطرناک نجات دهند.

ترتیبات مقدماتی

مطابق پلانی که سپهسالار در این چند روز در بلاحصار گردیز طرح نموده بود قوای مابه سه محاذ تقسیم گردید.

محاذ اول خوست بود این محاذ در حقیقت مرکز فرماندهی کل قوا شمرده می‌شد.

قوماندان بزرگ مامرز اقامت خود را در این محاذ تعیین نموده بود زیرا این جا به قل نزدیک بود که قوای بزرگ دشمن در آن نواحی تمرکز یافته و شهر تل قرارگاه بزرگ نیروهای وی بود.

مسئله دیگر این بود که سپهسالار از اینجا میتواندست از دو محاذ دیگر نگرانی و با خبری کند همچنین از اینجا روابط خود را با تمام اقوام سمت جنوبی و قبایل آزاد قایم نماید و با گردیز نیز اتصال مستقیم داشته باشد و بدین وسیله اتصالات خود را بمرکز سریعتر گرداند. مهمتر از همه این که تعرض دشمن را بر قلعه خوست و گردیز دفاع کند و شاهراه میان کابل و سمت جنوبی را بدست خود داشته باشد. محاذ دوم جاجی قرار داده شد.

جایی در مقابل قرارگاه‌های دشمن در تودگی و کرم بود در این جا لشکرهای جاجی بزودی رسیده می‌توانستند.

محاذ سوم از گون بود که به قبایل و زیرستان نزدیک بوده مقابل تهانه و ناودیکر چونی‌های دشمن در سرزمین وزیرستان واقع شده بود مطابق این نقشه باید عساکری که از کابل آمده بودند بالشکرهای منگل و جدران در محاذ اول بقیادت سپه سالار ایفای وظیفه نمایند .

هدایات لازم صادر گردید و نقشه حرب برای هر محاذ جداگانه طرح و بما سپرده شده در ۲۴ نورمن و شاه محمود خان باده‌سته‌های محدود سوار شاهی بصوب مأموریت‌های خود روان شدیم و وسایل حمل و نقل اسب و قاطر بود چون هنوز سیم تیلیفون تمدید نشده بود بوسیله ستاره دولت و سوار چر مخابره می‌کردیم.

من پس از دوشب بار گون رسیدم درار گون يك قرارگاه عسکری بود که سه کندک در آنجا همیشه اقامت داشت .
ورود من با احترامات نظامی استقبال گردید من درار گونی باید قبل از همه چیز دو قضیه را سردست می‌کردم .
اول تر تیبیات و انتظام عسکری .

دوم احضار لشکرهای قومی و ایجاد رابطه با قبایل آزاد وزیرستان انتظام کندک‌های ما بزودی انجام شد نقشه و پروگرامی را که با خود از گردیز آورده بودم با افسران ارگون در میان نهاده و وظایف هر یک را تعیین نمودم و خط جبهه را بر اساس نقشه طرح کردم و افراد عسکری را در مناطق لازمه تقسیم نمودم .

مسئله دوم ارتباط با قبایل آزاد و جمع آوری لشکرهای قومی بود همین که بار گون رسیدم و مردم اطراف و نواحی خیر شدند حقیقتاً پیمانی که مستران آنهادر گردیز بحضور سپه سالار بسته بودند با کمال شهامت و راستکاری ایفا نمودند و با سلاح و سامان شخصی خود بدون کوچک‌ترین توقفی و توقعی حاضر شدند چیز مهم این بود که تمام اختلافات خانگی را کنار

گذاشتند و هر دستوری که من صادر کردم بکمال اطاعت قبول کردند و در مناطق لازمه موقع گرفتند تمام این کارها در ظرف يك هفته تمام شد پس از آن به سران وزیرستان نامه‌ها فرستادم و آن‌ها را باین جهاد ملی دعوت دادم جانب مقابل نیز به تدارکات و تبلیغات شروع نموده می‌خواست بهر وسیله شود مساعی ما را عقیم گرداند پی در پی بمن اطلاع میرسید که از يك طرف تجهیزات تازه در قرارگاهای خود وارد می‌کنند و از طرف دیگر پول فراوان صرف می‌نمایند که رشته وحدت مردم را بهم زده و از موقع استفاده نموده آتش اختلافات و رقابت‌های قومی را دامن زنند و از سلاح مرموزی که بارها در میان قبایل کار گرفته‌اند باز استفاده کنند - از اطلاعات واصله بر می‌آمده علاوه بر صرف پول از تهدید و تخویف نیز بشدت کار می‌گیرند .

این اطلاعات برای من نیز مایه نگرانی بود زیرا مساعی ما هر چه قومی ترمی بود بازهم خود میدانستیم که نفوذ دشمن و تجاری که وی از سال‌ها در این گونه موارد دارد هر چند بخواهد انجام میدهد .

اعتماد من بر توفیق خدا و به عزم و اراده و عشقی بود که در مردم سلحشور آزادی خواه پشتونستان سراغ داشتیم اعتماد من بهدر نرفت در پایان هفته دوم مشران مسعود ، وزیر ، احمدزائی وزیر - کابل خیل وزیر و دیگر قبایل شروع به آمدن نمودند .

جرگه‌های ملی را تأسیس کردیم همین که مردم از عزم و تصمیم دولت افغانستان آگاه شدند چون خود سال‌ها در راه آزادی مبارزه کرده بودند و از تنگ اسارت سخت بستوه آمده بودند مردوار دعوت ما را اجابت کردند و حاضر شدند که بهر گونه سربازی و فداکاری و ایثار مال و فدای جان بامامکاری کنند و فریضة جهاد را که رکن اعظم ایمانست در کمال شوق انجام دهند .

من احساساتی از سران قبایل دیدم که بی اختیار بیاد این ضرب‌المثل افتادم که در کودکی شنیده بودم :

حوادث جوهر اصالت مردم را تغییر داده نمیتواند و آن روح آزادگی را که خدای بزرگ در فطرت ملت‌ها نهاده هیچ قدرتی خفه کرده نمیتواند

جرگه‌های قومی در ظرف دوروز پایان رسید مزیت این جرگه‌ها در این بود که دراصل قضیه یعنی درپیش بردن مرام ملی ما هیچ کس اختلاف نظر نداشت و اگر اختلافی موجود بود در طرز و نوعیت نهضت بود که بر اساس اکثریت آرا فیصله شد .

در ظرف این دو روز قرارداهای لازمه گذاشته شد و پیمان‌ها عقد گردید یکی از این قراردادها این بود که باید بعساکر ملیشه که پشتون می‌باشند و در چونی‌های برتانوی (وانا - و ته خیل - اشیا نه - خیبر و غیره) وظیفه دار هستند اعلان‌ها فرستاده شود تا آنها از قضیه مطلع گردند و اگر بتوانند با ما همکاری نمایند.

برای انجام این مطلب اعلان‌ها نوشتن مضمون اعلان‌ها این بود: «جنگ استقلال است دولت افغانستان اعلان جهاد داده شرافت ملت‌ها در آزادیست شما مسلمان و افغان میباشید نقاط حساس در دست شما است اکنون منتظریم که در این جهاد عظیم چه می‌کنید؟»

نشر این اعلان‌ها مشکلات زیاد داشت مشران قبایل بعهده گرفتند که خودشان اعلان‌ها را در قرارگاه‌های برتانوی به عساکر ملیشه برسانند و چنان کردند.

جنگ در گرفت ما به تعرض مبادرت کردیم و دشمن بمدافعه پرداخت. در خلال این احوال جوانان قبایل آزاد که در ملیشه بودند شبانگاه بصورت ناگهانی یکی از برجهای قلعه و انارا متصرف شدند و از آنجا بر افسران انگلیس آتش نمودند در این قضیه شش نفر افسر برتانوی کشته شد قوای مانیز که در اطراف قلعه رسیده بودند با يك هجوم متهورانه قلعه را متصرف شدند عساکر انگلیس با دادن تلفات و انارا گذاشته گریختند . باین ترتیب وانا که قرارگاه مهم و مرکزی بود به تصرف ما در آمد در این اثنا در حدود دو صد نفر از عساکر ملیشه با منصبداران خود که از قبایل آزاد بودند اسلحه و تجهیزات خود را گرفته نزد من آمدند يك نفر دکتور هندی را نیز با خود اسیر آورده بودند غرور ملی و عشق به آزادی در نگاه آن‌ها برق

می‌زد. احساساتی از آنها مشاهده می‌شد که از هر حیث شایسته احترام و تجلیل بود.

من کوچکترین تفاوتی میان آنها و قوای خود ما ندیدم آنها با این حرکات ثابت کردند که تفرقه‌های سیاسی و سعی‌های متوالی در اساس وحدت‌ملتها تأثیر ندارد.

این افغانهای شجاع را بخواهش خودشان بمرکز فرستادم آنها از اینکه زنان و فرزندان‌شان مورد تهدید دشمن واقع می‌شوند هیچ اندیشه نداشتند. انگلیس‌ها که این حال را مشاهده کردند سپاهیان خود را از قرارگاه و ته خیل و اشپانه، خیبره بر آورده بمیدان شاه بردند و مخازن حربی خود را آتش زدند.

راپورت پیش قدمیهای خود را به مرکز و به قوماندانی کل قوا فرستادم. سه سالار شاه دولاخان را فرستاده که قرارگاه وانا را بمراقبت وی بگذاشتند. چنانچه شش ماه پس از جنگ نیز وانا و ملحقان آن در تصرف ما بود.

دنباله این یادداشتهارا در مجموعه خاطرات که درآبانماه منتشر خواهد شد مطالعه فرمایید

طرح چهارباغ اصفهان

نواب کلب آستان علی در اواخر صفر (سال ۱۰۰۵ ه.ق) داخل شهر اصفهان شدند و طرح چهارباغ در این سال واقع شد و تاریخی بجهت آن گفته اند به مصرعی اکتفا شد:

مصراع: نهالش بکام دل شه برآید.

در منتصف این ماه آقا شاه علی اصفهانی که به منصب جلیل القدر استیفاء خاصه شریفه سرافراز بود بدارالبقا رحلت نمود و جای او را به آقا میرزا برادر او شفقت نمودند و درسیم ربیع‌الآخر به شکار حوض ماهی رفتند و انواع شکارها گرفته مراجعت به اصفهان نمودند و در اواخر این ماه جسد شاه جنت مکانی را جمعی از جنگ عبدالؤمن خان برداشته آوردند. نواب کلب آستان علی با علما و سادات و اکابر واعیان به استقبال بیرون آمده ایشان را به اعزاز و احترام تمام بشهر آورده نمش مبارک پادشاه مرحوم را به کربلا فرستادند... و نقل از کتاب خطی و منحصر به فرد تاریخ عباسی - جلال منجم «